

تاشنوی خطاب نپی برادیه الهی منقول مدح مضاف
 الی سخن کوی وصف ترکیبی که اندک بایه یعنی ای تسع
 قلیل الضاعه از تودار دای بر جومنگ اگر وزی ساء
 الوجوده مرادش بریناری ای لاخصمه و صمد صمدان
 یعنی مقدار ما بین مثل مدح عیوبت بر شامرای
 بعد عیوبک اکثر من مدحک **حکمت** متکلم را تا کسی
 ای اصعب بکیرد ای نه کلامه بخش صلاح بندبرد
 ای لا بصیر کلامه صحیحی مملی **حکمت** مشوعه بر حسن
 گفتار خویش ایها المتکلمین تا دان بالا ضافه
 و بنیاد خویش عطف علی کلام **حکمت** ستم
 عقل خود کمال نماید **حکمت** نظم بنف و فرزند خود بحال
قطع یک جهود و مسلمان نزاع می کردند هکانه چنانکه
 خنده گرفت از انواع ایشان **حکمت** استعجاب بطریق قدم
 فی اوایل کتابه بمعنی الغیب کنت مسلمان کر این
حکمت من بختین بمعنی کتب لقا ضی و قدر درست
 نیست ای لولیکین صحیحی خدا یا نفا و جهود میرانم
 و فی بعض النسخ جهود کرد نام جهود کنت بقوریت می بود
 سوگند بفتح ال سین المهملة و الکاف الفارسیه بمعنی
 الیهین اگر خلاف کنم چو ای مثل تو مسلمانم و الیهود
 بعددینا المنسوخ صحیحی که از سبط زمین بمعنی زمین
 کسره و عقل منعدم کرد و مریمون بخود کمان نبرد بالقی
 بی کسی که نادانم ای لایقین احسانه حاصل **حکمت**
 ده ادبی ای عشره من الاثان بر خویشی بالجم الغار
 بمعنی السفره الصغیره و فی بعض النسخ بر سفره کتورند
 ای الطعام و دو سبک بر جینه و فی بعض النسخ بر قران
 بر بنجین نبرند ای لایقون العشره حریص با جهالی
 ای مع وجوده کرسنه است جامع و قانع بنالی بر

بسیار
 از کتب
 و در
 کتب
 و در
 کتب

مع قلته لغنا عه **حکمت** روده را با نزال المعجم علی اصل
 و بالهمله فی الاستعمال تنگ یعنی معانی خنثی یک
 ثانی تهای ای حال من الاوام بر بضم الواو الفارسیه
 کرده و بالکاف الفارسیه نعت روی زمین مع نثرها
 بر کند ای لایله و در تنگ منقول و هذا کلامه
 عن کمال الحرص **حکمت** الایات الآتیه للنسخ المستقل
 و نیست بتمه السابق بدر جون دور و بیخ الدال
 عرش منقضي کشت ای تم زمان عمر مرا این یک
 وصیت کرد و بگذشت یعنی مات که شلوت
 آتشت از وی بر برین امر من بر برین بمعنی
 الاضواء بخود بر آتش و وزع کن تیر معناه بالترکی
 کند و اون ر که جهنم اودن تیر ایله و من لم يعرف
 المعنی و اسلوب ل ترکیب قال یعنی کن بر سبیل استعمال
 و قد جعل تصفه لآتش یعنی خود را میسکن بر آتش
 تیر که آتش دوزخست **حکمت** هذا کلامه در آن آتش
 نداری طاقت سوزای العذرة علی الحرات بصبر ای
 بیاء الوجود برین آتش زن امروز قول زن امر
 من زدن و قوله آبی منقول **حکمت** هر که در
 حال توانایی ای الاقدار و الطاقه نیلوی بالیاد
 المصدی قیامها کند الخ لغير در وقت تا توانی
 سختی کالاول بنید **حکمت** بد اختر برای استخوانی
 فی الطالع از مردم آزار بسکون المیم و الراء و صف
 ترکیبی نیست **حکمت** بلکه بقوله که روز مصیبت کشن
 یا رب نیست **حکمت** و حدیثی فی بعض النسخ جهان
 بریده الحین در حرات یک نیست ای نه حفظه فاذا
 انقطع بوح لمر و دنیا وجودی بیاء الوجود بیان
 دو عدم احدی عدم سابق بقال له عدم قدیم و الاخر

بسیار
 از کتب
 و در
 کتب
 و در
 کتب

19

مع قلته